

آینده

از هر دیدگاه سوسیالیستی که به جنبش اتحادیه ای [انگلستان] بنگریم می بینیم که بسیار ناکامل است. ولی روشن است که این جنبش تنها وقتی می تواند اصلاح شود که حق ابتدائی آزادی وجود را داشته باشد. اگر این را مفروض بگیریم باید پرسید: خصلت کنونی اتحادیه گرائی انگلیسی نیاز به چه تغییراتی دارد؟

۱- پیکارجویی صنعتی

امروزه اکثر اتحادیه های صنفی بریتانیا کهنه و دیوانسالارانه (بورکراتیک) است. آنها از اعتماد بی چون و چرای اعضانشان برخوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضا در انتخابات اتحادیه- تنها وسیله صوری که اعضا برای کنترل کارکنان اتحادیه دارند- زبان زد است: دست راستی بودن و میان حال بودن بسیاری از رهبران اتحادیه های صنفی هم علت این وضع است هم معلول آن. مسلماً درست نیست که قانون جبریی به نام «قانون آهنین الیگارشی» وجود دارد که به طور اجتناب ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه ای آمرانه می آفریند که در برابر نیازهای اعضایش بی تفاوت است. این مفهوم صرفاً همان چیز است که الوین گولدنر (Alvin Gouldner) «عوارض متافیزیکی بوروکراسی» می نامید^۱. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتوانند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا و متکی بر حق پرس و جو آسان برخوردار باشند: اینکه اتحادیه ها چنین دموکراسی را معمولاً بدست نمی آورند ناشی از ضرورت های کورسازمان یابی در مقیاس بزرگ نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی

^۱- رجوع کنید به مقاله: The Metaphysical pathos of Bureaucracy نوشته Alvin Gouldner در کتاب: Complex Organizations, usa، ۱۹۶۴.

است که در آن فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه‌های صنفی را باید به کمک ماهیت سیستمی فهمید که آنها در آن مندرجند: سرمایه داری. زیرا در جامعه سرمایه داری قاعده این است که هر نهادی یا رفرمی که برای یا توسط طبقه کارگر ایجاد می‌شود، می‌تواند درست از همان راه تبدیل به سلاحی علیه خود طبقه کارگر شود. و مکمل این قاعده این است که طبقه مسلط همواره فشاری در جهت تحقق این هدف وارد می‌سازد. در اینجا يك بازگشت پذیری اجتماعی دائمی موجود است. دلیلش این است که هر گونه کوشش برای پیش بردن آرمان طبقه کارگر یا بدست آوردن کنترل برای آن، مستلزم بدست آوردن کنترل بر آن، در شکل سازمان‌های دست‌جمعی‌یش، چه از نوع شرکت‌تعاونی اتحادیه‌ای و چه از نوع حزب سیاسی، می‌باشد. شرط صنفی شدن - یا سیاسی شدن - طبقه کارگر آفرینش نهادهایی است که يك جنبه آنها کنترل طبقه است، کنترلی که ضرورت هرگونه عمل انضباط یافته می‌باشد. البته جنبه دیگر این است که آنها به همان اعتبار در حکم رهایی طبقه نیز هستند. طبقه کارگر فقط وقتی به طور مشخص آزاد است که بتواند علیه سیستمی که وی را استثمار می‌کند بیکار کند^۲. و تنها در نهاد‌های دست‌جمعی‌یش می‌تواند چنین کند: وحدت او قدرتش است، و از این رو آزادیش. ولی درست دقیقاً از آنجا که این وحدت مستلزم سازمان با انضباط است، تسخیر سازمان وی به منظور پایدار ساختن سیستم هدف طبیعی سرمایه داری می‌شود. سپس سازمان می‌تواند وسیله مبارزه علیه همان هدف‌هایی شود که برای رسیدن بدان‌ها ایجاد شده بود. درست این ابهام تبدیل قدرت برای طبقه به قدرت بر طبقه - است که سازمان‌های کارگری را بهترین سلاح ضدکارگری می‌سازد، از این رو امروزه بسیاری از اتحادیه‌های صنفی انگلستان، درست به خاطر فقدان دموکراسی در آنها، نقش عینی وابسته ساختن طبقه کارگر به سرمایه داری را ایفاء می‌کنند.

^۲ - برای توضیح این پرسش رجوع کنید به مقاله سارتر (J.P.sartre) بنام:

رهبران اتحادیه ها که با آن شوالیه گری و خان بازی مسخره شان مظهر مجسم این مکانیسم اند به حدی معروف اند که نیازی به بحث در باره شان نیست. این رهبری ها صرفاً بعنوان تسمه های انتقالی سرمایه داری در پرولتاریا عمل می کنند. ولی در ضمن به خاطر ماهیت تناقضدار اتحادیه گرانی- همچون مؤلفه ای از سرمایه داری که نیاز بنابه ماهیتش متعارض با آن است - حتی بدترین اتحادیه ها معمولاً تنها سازمان های انطباق به وضع موجود نیستند. اگر چنین می بودند در دراز مدت با بدست نیاوردن بهبودهای اقتصادی، اعضایشان را از دست می دادند. بنابراین غلط است که اتحادیه های صنفی دست راستی را، چنان که معروف است، صرفاً به عنوان «آشنشان های انقلاب» تلقی کنیم. این اتحادیه ها نقش دوگانه ای دارند، هم اعضایشان را به سیستم زنجیر می کنند و هم برایشان بهبودی های محدودی در چارچوب سیستم بدست می آوردند. در بریتانیا، تقریباً نصف افزایش های دست مزدی واقعی هر سال توسط مذاکرات شورای مرکزی اتحادیه ها بدست می آید.

حال که این را گفتیم باید این را نیز گفت که نصف دیگر افزایش های سالانه دست مزد نه توسط دستگاه های مرکزی اتحادیه های صنفی بلکه توسط پیکارجویی معتمدین محلی- که معمولاً مرزبندی های اتحادیه ها را زیر پا می گذارند و از دستورهای تشکیلاتی اتحادیه سرپیچی می کنند- بدست می آید. امروز در انگلستان نود درصد اعتصابات غیررسمی است. نقش روزافزون معتمدین در پیکار طبقاتی امروزی نتیجه اجتناب ناپذیری فقدان فراخوان پذیری و دموکراسی در اتحادیه های اصلی است. زیرا در جامعه سرمایه داری پیکار طبقاتی را نمی توان کاملاً خفه کرد: پیکار به گونه طبیعی از خود عملکرد سیستم برمی خیزد. هر وقت که کارکرد اتحادیه صنفی توسط رهبری آن انجام نپذیرد، تعارض میان سرمایه و کار صرفاً پله به پله از بالا به کارخانه و کف آن جابه جا می شود و معتمد آن را «به چنگ می گیرد». اختناق دیوانسالارانه در اتحادیه- که معلول تسخیر آن از بالا توسط محیط سرمایه داری است- روی هم رفته منجر به شورش از پائین می شود که کارش

بازگرداندن وضعیتی است که باید می بود. اوضاع طبیعی برای پیکاری که در سرشت سازمان بندی سرمایه داری نهفته است. رشد و پیکارجوی معتمدین نشانه این فشار بازداشتنی است. همه سوسیالیست ها باید از این رشد استقبال کنند و از آزادی عمل معتمدین دفاع. تفتیش عقاید بسیاری از معتمدین دقیقاً دلیل مؤثر بودن پیکار آنها علیه سیستم سرمایه داری و واسطه هایش در جنبش اتحادیه ای است. ولی اشتباه است که آنها را همچون برابر نهاده اتحادیه های صنفی بگیریم. چیزی که پدیده معتمدین نشان می دهد این است که پیکار برای اتحادیه های پیکارجوتر، در درازمدت پیکار برای اتحادیه های پیگارجوتر، در دراز مدت پیگار برای اتحادیه های دموکراتیک تر نیز می باشد. البته در کوتاه مدت دموکراتیک ساختن اتحادیه ها، از آنجا که اعضای اتحادیه ها غالباً [درجه آگاهی] «سیاسی» شان کمتر از رهبران شان است، ممکن است منجر به از دست رفتن مواضع محلی گروه های چپ شود. ولی این سطح پایین آگاهی، خود معلول نوع رهبری رایج امروزی است. رهبری میان حال، سلطه جو و نان به نرخ روز خور. آزادی بیشتر برای برخورد نظری در جنبش اتحادیه ای الزاماً طبقه کارگری می آفریند که بیشتر متکی به خود است، و از این رو در دراز مدت بی شک به نفع گرایش های پیکارجوی چپ خواهد بود. زیرا روشن است که برای بدست آوردن افزایش دست مزد از لحاظ صنعتی، پیکارجوی خیلی مؤثرتر از سازش طبقاتی می باشد. بنابراین، رقابت عادلانه و آشکار برای مناصب اتحادیه الزاماً به نفع گرایش های چپ خواهد بود.

پس پیکار اقتصادی که هدف سنتی اتحادیه گرانی بوده است امروز باید با پیکار برای برگرداندن اختیار اتحادیه ها به اعضایشان گره بخورد. هر يك، شرط آن دیگری است. پیکار برای اتحادیه دموکراتیک و پیکار جو پیکاری است علیه نفوذ و تسلط سرمایه داری در جنبش اتحادیه ای.

۲- منطق سیاسی

اتحادیه های صنفی از لحاظ تاریخی همواره برای شرایط بهتر فروش نیروی کار چانه زده اند؛ آنها قادر نبوده اند که وجود خود بازار کار را مورد سوال قرار دهند. لیکن امروز رابطه میان پیکار «سیاسی» و پیکار «اقتصادی» تغییر یافته است. پیدایش انگیزه ای دولتی جهت تحمیل یک سیاست درآمدی مرکزیت یافته یکی از مهمترین ویژگی های سرمایه داری معاصر است. اثر این سیاست این است که مجموعه ای از مسائل و اختلافات محلی را بصورت پیکاری در سطح ملی بر سر توزیع اضافه [ارزش] اقتصادی ممکن می سازد. سیاست درآمدی امروزه ماهیت سرمایه داری را بعنوان یک سیستم بالقوه شفاف، به گونه ای که پیش تر از آن هیچگاه نبود آشکار می سازد. بدینسان توزیع خالص اضافه [ارزش] میان کل دست مزد و کل سود می تواند به نحوی بسیار روشن تر و خطاناپذیرتر نمایان شود. بدین معنی مذاکره در باره دست مزد می تواند به خودی خود موردی برای از میان برداشتن «برده داری دستمزدی» گردد. از اینرو به جای خواست های محلی منفرد و پراکنده پیکاری سرتاسری بر سر نحوه توزیع اضافه [ارزش] امکان پذیر می شود.^۲ درستی این نظر در مورد انگلستان، در مقایسه با کشورهای دیگر حتی بیشتر است. زیرا کل وضعیت تاریخی ما امروزه تحت الشعاع کوشش حکومت حزب کارگر برای در هم کوبیدن خواست های اقتصادی اتحادیه های صنفی قرار گرفته است که هدف از آن تأمین مخارج یک موضع گیری سیاسی در حفظ سیستم نظامی و مالی امپریالیسم انگلستان است: حضور در شرق سونز، صدور سرمایه، حفظ اعتبار پوند. اتحادیه های صنفی تنها وقتی می توانند به طور مؤثر پاسخ این حمله را با حمله متقابل بدهند که برنامه های سیاسی دولت را رد کنند، و برای سیاست های

^۲ - این تز را Robin Blackburn در مقاله اش به نام «سرمایه داری» در کتاب

Towards socialism طرح کرده است.

سوسیالیستی که قطب مخالف سیاست های دولت است مبارزه کنند. امروز پیکار اتحادیه ای الزاماً يك پیکار سیاسی است. از این پس، این هر دو نوع پیکار حتی بطور موقتی نیز تفکیک ناپذیرند.

آیا این بدان معنی است که اتحادیه های صنفی، صرفنظر از آنچه در بالا گفته شد، می توانند یا باید به عنوان عوامل سیاسی عمل کنند؟ نه. اثر گذاری آنها در زمینه دیگریست. عامل جدید این است که امروزه خواست های اقتصادی سنتی آنها چه بخواهند و چه نخواهند، يك بعد سیاسی بلاواسطه دارد. این، «منطق» پیکار صنعتی آنهاست. ولی این منطق تنها توسط يك حزب سیاسی می تواند پیروزمندانه تعقیب شود. پی آمدهای این، امروزه بسیار اساسی است. اکثریت بزرگ اعضاء فعال اتحادیه های انگلستان به «حزب کارگر» وابسته اند. درست همان حزبی که امروزه می کوشد از عمل آنها جلوگیری کند و استقلال شان را در هم گوید. آیا این تناقض عظیم می تواند برای همیشه دوام بیاورد؟ تا کی اتحادیه ها می توانند به پرور کردن جلدشان ادامه دهند؟ تنها آینده می تواند این را پاسخ گوید. ولی روشن است که اگر حزب کارگر روش کنونی اش را به جدیت تعقیب کند عاقبت «روز حسابرسی» فرا خواهد رسید. آنگاه کل مسأله گروه سیاسی جنبش اتحادیه ای از نو طرح خواهد شد. آیا جنبش، شیوه اتحادیه گرانی غیرحزبی «تجارتی» را اتخاذ خواهد کرد؟ آیا گروه سیاسی کنونی اش را تغییر خواهد داد؟ آیا حامی نهادهای سیاسی نوینی خواهد شد، همانگونه که زمانی حامی «حزب کارگر» گشت؟ این پرسش ها، درست بر فراز افق و در پشت هر دعوای صنعتی در انگلستان در انتظار پاسخ است.

پرری اندرسون